



عکس: Empir

استیون اسپیلبرگ و اهدافش در بازسازی «داستان وست ساید»

هشاداری جدی به نژادپرستان غربی

◀ وصال روحانی خیرنگار

استیون اسپیلبرگ از همان نامل اول بازسازی «داستان وست ساید» تکلیف همگان را روشن می‌کند و بر خلاف گذشته بخش غربی محله وست ساید در شهر لس آنجلس آمریکا را در تسخیر نشانه‌های دو گروه موسوم به «شارکز» (کوسه‌ها) و «جتز» (جت‌ها) که بر سر تملک این محله جنگی دیرین داشته‌اند، نمی‌بیند. البته حضور و ستیز آنها همچنان ادامه دارد اما فروریختن دیوارهای بلندی که نشانه‌ها و شعارهای این دو گروه بر آنها ثبت شده بود، خبر از تغییر آشکار وضعیت در قیاس با شرایط فیلم نخست و اصلی آن می‌دهد که در سال ۱۹۶۱ توسط رابرت وایز ساخته شد و یکی از کلاسیک‌های تاریخ سینما است. قطعات شکسته شده و مواد آتش زده به‌سان معدودی از فیلم‌های جنگی اسپیلبرگ محصول تلافی‌های خونبار کوسه‌ها و جت‌ها است که هنوز هم فرجام آن تعیین نشده ولی تحت هر شرایطی نسخه اسپیلبرگی «داستان وست ساید» اگر برتر از ورژن اصلی آن نباشد، از برخی جهات و با احتساب پاره‌ای نکات نوعی پیشرفت نسبت به آن را در بردارد.

■ سرکوب سیاهان به هر قیمتی

«بلی جاسوس‌ها» یا اسپیلبرگ در سال ۲۰۱۵ نیز یک فیلم متمرکز بر ایام جنگ سرد بین آمریکا و اتحاد شوروی و نشانگر نامرادی‌ها و دوز و کلک‌های آن دوران بود و این فیلم‌ساز با ساختن «پست» در سال ۲۰۱۷ اضافه بر پای فشردن بر اصل آزادی مطبوعات، همه‌کج کرداری‌های وسیع آمریکا در طول دهه ۱۹۶۰ و نیمه اول دهه ۱۹۷۰ را که نقطه اوج آن رسوایی واترگیت بود، به تصویر کشید. او این واقعیت را به نمایش گذاشت که هر دو حزب اصلی آمریکا برای رسیدن به قدرت و پس زدن طرف مقابل به هر وسیله و حربه در دسترس روی می‌آوردند و از نشانه‌های خرافه‌آمیز غافل نمی‌مانند، تا به آن حد که به سطح بیماران روانی تنزل می‌کنند. در نسخه جدید وست ساید هم اسپیلبرگ با ترسیم برخورد نفرت‌آمیز «کوسه‌ها» و «جت‌ها» نشان می‌دهد این یک برخورد نژادی از بدترین نوع آن است و اگر شش دهه پیش آمریکایی‌ها در گوشه‌ای از این کشور برای اثبات ایده‌های بیمارگونه خود به اقلیت پورتوریکویی تیار دست به هر کاری می‌زدند، امروز هم در یک آمریکا به ظاهر متمدن‌تر اما بواقع بی‌قاعدته، سفیدپوستان زیادخواه برای سرکوب سیاهان مظلوم به هر سلاح و روش مذمومی متوسل می‌شوند.

ریختن خون سیاهان سادتمیزان کار برای این نژادپرستان است که معمولاً فرجام قضایی هم برای آنها در بر ندارد. نقطه اوج این روند جانیکاران، طی چهار سال حکومت پر پولیسیستی دونالد ترامپ افراطی و جنجالی بر آمریکا مشاهده شد که اگرچه ظاهراً در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ (اول بهمن‌ماه ۱۳۹۹) پایان گرفت اما همان مؤلفه‌های خشونت مفرط قومی و قاتل نبودن حق حیات برای سیاهپوست‌ها اینک نیز بر آمریکا و جوامع مختلف آن حاکم است. اگر هم جو بایدن جانشین ترامپ شود، کوشیده باشد که آن روند را متوقف کند (که بعید است کوشیده باشد) اثر چندانی از آن رؤیت نمی‌شود و نژادپرستی به شدیدترین شکل و بدترین حالت ممکن در قوسیه ۲۰۲۲ نیز در آمریکا حس می‌شود. در سیاهان در خیابان‌های این کشور هر لحظه احتمال هرگونه مهلکه مرگ‌زایی را برای خود می‌دهند.

■ آشناتر برای نسل جدید

شاید بسیاری از نویسندگان و فیلم‌سازان برای آوردن مثال‌هایی از رواج هولناک نژادپرستی‌ها در آمریکا به نیمه دوم قرن نوزدهم و داستان‌های آن زمان روی بیاورند یا برخی درام‌های پیرامون نژادپرستی و سیاهپوست‌زدایی را که در ادبیات دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ آمریکا حضوری محسوس داشت، مبنای کار خویش قرار دهند. اسپیلبرگ اما با انتخاب زمان‌هایی نزدیک‌تر به زمان فعلی و حداکثر به روزسازی‌های ممکن، پیام‌های خود را صاحب ویژگی‌های جدیدتر و آشناتری برای نسل کنونی کرده تا آنها ارتباط صریح‌تر، سریع‌تر و عمیق‌تری با آن بیابند و به تبع آن ارائه طریق‌های او را که در بردارنده لزوم یک بیداری هرچه سریع‌تر برای برچیدن بساط نامنصفانه فعلی از یک آمریکا ای هرج و مرج زده است، دریافت دارند. در چنین چهارچوبی است که اسپیلبرگ در عین حفظ اهداف سیاسی و استمرار پیام‌رسانی‌های اجتماعی‌اش موارد سرگرم‌کننده را هم ضمیمه فیلم خود و آن را صرف کشاندن قشرهای بیشتری از مردم به محل نمایش فیلم خود می‌کند. او می‌خواهد آنها را وادار که از وجود مثبت و کمال طلب عمیق‌تر به این مساله ورود کند.

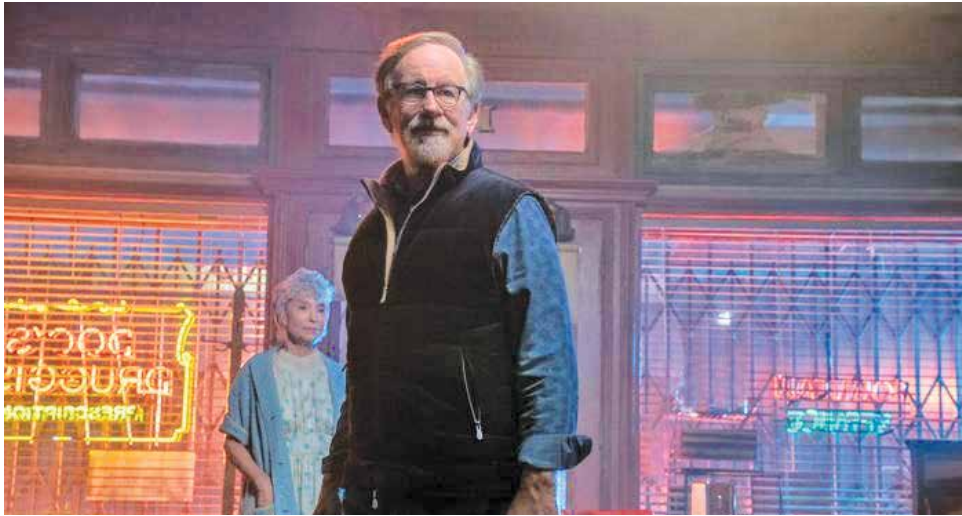
و حس خوشبختی خواهانه کاراکتر خود بیشتر استفاده کردند و زندگی خوش را برای هر قشر منصفی یک حق مسلم بینگارند. شاید با همین رویکرد و هدف‌گذاری بوده باشد که اسپیلبرگ برای نگارش سناریوی نسخه تازه وست ساید به تونی کاشنر روی آورد و او همانی است که پیش‌تر سناریوی «لینکلن» را هم برای اسپیلبرگ نگاشته بود. کاشنر از بهترین نمایاننامه‌نویسان دوران معاصر آمریکا است که می‌تواند هر سناریوی اولیه را به گونه‌ای بازنویسی کند که بسیاری از اصول

آینده‌ای ندارند زیرا نگاه‌شان به جامعه یک تگرش افراطی و با طبعین هر چیز انحصاری و زیاده‌خواهی‌هایی است که نباید در دستور کار قرار داد. آنچه اسپیلبرگ با ترسیم کاراکترهایی از این دست مطرح می‌کند، این است که اگر هم در غرب نشانه‌هایی از انساندوستی وجود داشته، به گذشته دور برمی‌گردد و اینک دیگر وجود خارجی ندارد.

■ تیز همچون چاقو

البته پاره‌ای از این موارد در نسخه اصلی «داستان وست ساید» هم وجود داشت و

صریح و سریع آن را دارند. در همین راستا گفت‌وگوهای مکرر و هدایتگرانه آنتینا یعنی کاراکتر ریتا مورنو با یکی از جوانان بی‌نظمی که مشتری مغازه اوست و او را تونی (با بازی انسل گورت) می‌نامند، با این که تأثیری بر تونی کم عقل نمی‌گذارد و او را مجاب به تبعیت از عقل و قانون نمی‌کند اما عاری از ارائه‌های مختص اوایل دهه ۱۹۶۰ است؛ ارائه‌هایی که اگرچه خوب بودند اما شصت و یک سال بعد از عرضه فیلم نخست ادبیات کم‌تأثیری برای نسل جوان فعلی در غرب



اسپیلبرگ مدتی است که دلبسته بازگشت به وقایع گذشته آمریکا شده تا از این طریق به شرایط اسفبار کنونی این کشور نگاه کند و نمایی از آینده تیره‌تر آن را هم به دست بدهد

و پایه‌های آن عوض شود و نسخه‌هایی در عین رساندن مفهوم‌های اصلی جزی‌های تازه‌ای را که پر خاسته از الزام‌های زمان است، به داستان اصلی بیفزاید. به لطف این هنر ویژه نسخه اسپیلبرگی وست ساید انعطاف بیشتر و قوه انطباق‌پذیری فزون‌تری در قیاس با سناریوی فیلم سال ۱۹۶۱ رابرت وایز دارد که نوشته ارنست له‌مان بود. در صحنه‌های اولیه‌ای که برخورد‌های خیابانی دو گروه کوسه‌ها و جت‌ها را به تصویر می‌کشد، شرانک که ستوان پلیس محله وست ساید است و رل او را کوری استول می‌یفا می‌کند، مانع استمرار برخورد‌های دو گروه خلافکار بود. او می‌شود و از تشدید آن جلوگیری می‌کند. او ظاهراً از هیچ‌یک از این دو گروه قانون‌شکن دل خوشی ندارد اما ابتدا به منافع خود می‌اندیشد و به شکلی آشکار یک نژادپرست است و این را بخصوص در برخورد‌های او با «هیس پنیک» تبارها (اسپانیایی‌زبان‌ها و ملل و جوامعی از این قبیل) می‌توان به وضوح حس کرد. در همین حال سناریوی کاشنر، ستوان شرانک را مردی توصیف می‌کند که از «جت‌ها» هم خوش‌اش نمی‌آید و آنها را پسران سفیدپوستان زیادخواهی توصیف می‌کند که همه چیز را برای خود می‌خواهند. شرانک معتقد است این سفیدپوستان نیز

به حساب می‌آیند و کهنه و کلیشه‌ای نشان می‌دهند و فاقد شهامت تلقی می‌شوند. به همین سبب است که اسپیلبرگ و کاشنر در نسخه جدید بر زندگی یک جاقوی تیز را به آن گفت‌وگوها و عبارات بخشیده و از واژگانی کونوی غرب فاقد اصالت و بسط دهنده ادبیاتی بی‌رگ و ریشه است اما بیشتر و بهتر روی نسل جوان اثر می‌گذارد. نسلی که در یک آمریکا فاقد اصالت فرهنگی و یک ساختار دست بخشیده شده، بلکه با ادوات و حسی بیام می‌شوند که بیشتر با آیین‌های روز می‌خوانی دارند و باب میل جوانان هستند و آنها را راحت‌تر جذب و با برگیر می‌کند. این درحالی است که حضور مورنو در فیلم جدید هم که البته در قالبی تازه و به‌عنوان یک مغازه‌دار پیر و معتاد است اگرچه کمک و یادآوری مناسبی برای نسل‌های گذشته و بینندگان فیلم نخست به حساب می‌آید اما آن چه درک بینندگان جوان فیلم جدید را بیشتر و حس آنها را برانگیخته‌تر می‌کند، قوه پیام‌رسانی صریح‌تر در ادبیات انتخابی کاشنر و همچنین تصاویر برداشتی اسپیلبرگ و دستیاران اوست. این موارد المان‌هایی مناسب برای سومین سال از دهه سوم قرن بیست و یکم هستند و جوان‌ترها و میانسالان غربی و حتی شرقی در سال ۲۰۲۲ قوه‌پذیرش

به حساب می‌آیند و کهنه و کلیشه‌ای نشان می‌دهند و فاقد شهامت تلقی می‌شوند. به همین سبب است که اسپیلبرگ و کاشنر در نسخه جدید بر زندگی یک جاقوی تیز را به آن گفت‌وگوها و عبارات بخشیده و از واژگانی کونوی غرب فاقد اصالت و بسط دهنده ادبیاتی بی‌رگ و ریشه است اما بیشتر و بهتر روی نسل جوان اثر می‌گذارد. نسلی که در یک آمریکا فاقد اصالت فرهنگی و یک ساختار دست بخشیده شده، بلکه با ادوات و حسی بیام می‌شوند که بیشتر با آیین‌های روز می‌خوانی دارند و باب میل جوانان هستند و آنها را راحت‌تر جذب و با برگیر می‌کند. این درحالی است که حضور مورنو در فیلم جدید هم که البته در قالبی تازه و به‌عنوان یک مغازه‌دار پیر و معتاد است اگرچه کمک و یادآوری مناسبی برای نسل‌های گذشته و بینندگان فیلم نخست به حساب می‌آید اما آن چه درک بینندگان جوان فیلم جدید را بیشتر و حس آنها را برانگیخته‌تر می‌کند، قوه پیام‌رسانی صریح‌تر در ادبیات انتخابی کاشنر و همچنین تصاویر برداشتی اسپیلبرگ و دستیاران اوست. این موارد المان‌هایی مناسب برای سومین سال از دهه سوم قرن بیست و یکم هستند و جوان‌ترها و میانسالان غربی و حتی شرقی در سال ۲۰۲۲ قوه‌پذیرش

تمرکز کند ولی آنتینا که این بار او را بازی آریانا دی‌بوس می‌بینیم، به گونه‌ای راحت و بدون رویکرد به زیرنویس به زبان‌های اسپانیایی و آمریکایی صحبت می‌کند که برای مردم کونوی در غرب پیش از نسخه ۱۹۶۱ قابل درک است و برقراری ارتباط سریع با وی مقدورتر شده است. در نهایت وقتی آنتینا و کاراکتر برناردو (با بازی دیوید الواز) به‌عنوان خاهر و برادری پورتوریکویی با تأسف و پشیمانی از خود می‌پرسند آیا این همان آمریکایی است که ما از آن انتظار اعطای آزادی را به خود داشتیم، پیام اصلی نسخه جدید وست ساید که حاکی از سوختن هرگونه آرمان‌های انسانی در ورطه‌های سیاسی آمریکا است، تجلی بیشتری می‌یابد.

■ تدبیر کارگشای هنرمند دور از زمانس

این ایراد همیشه به اسپیلبرگ گرفته شده که چرا در میان خیل فیلم‌هایی که طی شش دهه اخیر ساخته، این همه تعداد «زمانس»‌های او کم است و به واقع تنها داستان عاشقانه قبلی او «همیشه» محصول ۱۹۸۹ بود و تازه آن رمانس محزون هم آن قدرها عاشقانه نبود و بار فلسفی و یأس و یوچی‌های زندگی بر هر عنصر دیگری در آن فیلم رستگاری طلب سنگینی می‌کرد. «داستان وست‌ساید» نیز اگرچه در اصل وابتدا و آخر یک رمانس است اما ساخته اسپیلبرگ و محصول ذهن او نیست و همان‌طور که پیش‌تر آمده، یک بازسازی و دیوارسازی کاری است که ابتدا ۶۱ سال پیش روی پرده‌های تفره‌ای نشسته بود. با این حال اسپیلبرگ، «سرپیری» او (۷۷ سال سن را هم رد کرده) برای جوابگویی به ایراداتی که گفتیم و شکوه بخشیدن هر چه بیشتر به جوهره رمانس وست‌ساید سکاسی را در فیلم خود جای داده که البته در فیلم نخست هم وجود داشت اما اسپیلبرگ آن را با خط فکری و سازوکارهای کاملاً متفاوتی گرفته و عرضه کرده است. از میزان موفقیت او در این امر و جواب دادن تدبیر وی همین بس که میزان ضربه‌زندگی آن به بینندگان، از فیلم هرگز زایل نشدنی رابرت وایز بیشتر است. سکاس مورد بحث، مربوط به زمانی است که کاراکتر انسل گورت یعنی تونی در عین ترنم در سطح خیابان شروع به خواندن ترانه «اماریا» در ستایش این زن می‌کند تا هم از ارزش‌های او در ذهن و دید خود بگوید و هم اولین ارتباط عاطفی عمرش را که البته فقط در صورتی ۲۰ ساله‌ای همچون اوست، گرامی دارد.

■ زنده‌های در دل ایقائونس

در این لحظات، دوربین یاوش کامینسکی فیلمبردار لهستانی تیار ساکن آمریکاکه سال‌هاست اکثر کارهای اسپیلبرگ را تصویربرداری می‌کند به جای فیلمبردار از سطح زمین تصاویر ترنم و آوازخوانی تونی را با بالا و دل آسمان می‌گیرد و با این سیاست تونی تبدیل به ذره‌ای کوچک در دل یک خانواده و والدین و اولاد خود باشند و در این راه از وجود خود بگذرند. ایضاً رل ماریا در این فیلم با راشل زنگلر است اما صرفظنر از این که او و الگورت در قیاس با هنرپیشه‌های نسخه اصلی فیلم تا چه حد موفق‌تر یا ناموفق‌تر هستند، این تجلی زندگی و ارزش جامعه است که از درون سیاهی‌های جامعه غرب سر به بیرون می‌آورد و خواستار توجه مجدد و اساسی به خود می‌شود.

* منابع: Indie Wire و NewYork Times